

تاریخ فلسفه

تاریخ يك علم قسمتی از آن علم نیست . مثلاً تاریخ حکمت طبیعی قسمتی از این علم محسوب نمیشود ، اما فلسفه از این فاعده خارج است و تاریخ فلسفه میتواند متعم آن بشمار آید ، تاریخ فلسفه عقلا و حکما و متفکرین ادوار ماضیه را بما معرفی میکند ، خصوصیات و عادات و احساسات آنها را بما میگوید ، این آکاهیا انسان را بدوست داشتن و جستجو کردن حقیقت متباد مینمایند ، در اینصورت بتکمیل اقسامی که تا تمام مانده اند میکوشیم و می بینیم همه فلاسفه با هم دوست بوده اند ، مدافعین و معارضین حقیقت برای ظهور و تجلی آن چنگلی يك اندازه ابراز مساعی نموده اند ، اگر بر ضد مسئله یا مطلبی کسی قیام نکند آیا آن مطلب میتواند قونی کسب کند یا زنده بماند ؟

چنانکه همیشه در حدود فکر خود ایستادن و قدسی فراتر نگذاشتن سزاوار نیست ، جمع کردن افکار سایرین و از خود فکر مخصوص نداشتن نیز زینده نتواند بود ، تاریخ فلسفه این نقش اخیر را از میان بر میدارد ، کسی که بمطالعه تاریخ فلسفه مشغول میشود و عقاید و محاکات حکما را ملاحظه میکند احساس می نماید در دماغ او بعضی فکر ها و تصور ها شروع بجوشش و جیش کرده اند . لهذا تاریخ فلسفه باید مثل فلسفه خوانده بشود نه مانند کتاب تاریخ .

تاریخ فلسفه برای تاریخ عمومی نیز بسیار سودمند است ، محاکات راجمه بوقایع تاریخی را در فکر های عالی و متعاین

دوره های مختلف باید بدست آورد ، مثل اینکه در فلان عصر وظیفه و حق را چگونه تلقی کردند ؟ در افراد و جماعات وجود اخلاق را تصدیق نموده اند یا نه ؟ در منشأ انسان و موجودات چه عقیده داشته اند ؟ این مسائل بقدری دقیق و مهم هستند که سایر مباحث از اینها متفرع میشوند ، مورخ برای اینکه بتواند این سؤالهای مبهم غامض را جواب بگوید لازم است فلاسفه بزرگ را که ممثل زمان خویش و راهنمای عصر آیه بوده اند بشناسد ، « مکمل » بگوید فهمیدن روح يك عصر منوط بشناسائی فلاسفه آن عصر است . ارباب فلسفه بسبب آراء و نظرات خود خصوصیتی احراز نموده اند اما همه در تعری حقیقت مشترک کار کرده اند ، هر فیلسوف برای پیش بردن عقیده و مسلک فلسفی خویش ناچار است در افکار دیگران نفوذ نماید ، آوردن فکر جدید جمع آوری افکار ماضی و حال را طالب است . اخلاق افلاطون خلاصه اخلاق قرن ششم یونانستان را محتوی است و فکرهای تازه را نیز شامل است ، انسان از مطالعه آن بتاریخ گذشته و آینده یونان مطلع میگردد .

غیر از اخلاق و حقوق و سیاست در فلسفه يك اساس دینی بشکل بعضی محاکمات موجود است ، دین يك علم مافوق الطبیعه Métaphysique - غیر اختیاری و منافیز يك دین اختیاری است . افلاطون ، ارسطو ، بلوتن ، دکارت ، لیب نیتز ، کانت ، در این مسائل معضله مباحثات عمیقه کرده اند . همین اشخاص که زنی های علم و فکرند گاهی نظرانی ایجاد میکنند که

مشکلات افکار فنی بطفیل وجود آنها آشکار و آسان میشوند ،
 ارسطو در تتبع طبیعت ساحتی جدید پیدا کرد و در قرون وسطی
 درهای دانش را بروی مردم کشود ، دکارت اصول ریاضی را در
 تمام علوم گنجانید و علم کائنات را یک مسئله میکانیکی برگردانید ،
 ایب نیز عدم تناهی را که اساس منافذیک است بعلم داخل کرد
 و قدرتی فوق العاده بر ریاضیات بخشید .

وقتی که انسانها راجع بمناسبات خود با سایر موجودات معلومات
 کافیه بدست آوردند و موقع حقیقی خود را در جهان زندگانی
 شناختند ؛ فلسفه بر توانائی خود مبالغه و عرصه دانش و عرفان
 را وسیعتر میکند . میتوان گفت ترقی افکار فلسفی ، معیاس ترقی افکار
 است ، این فکر را تنها فلاسفه آلمان مدافعه نمی کنند ، در فرانسه
 و انگلیس هم طرفداران « فلسفه مثبت » بر این عقیده اند . « او-
 گت کنت » میگوید : « مؤثر حرکات اجتماعی عبارت از تحول
 و ترقی فکر است . » استوار آرمیل « واقعیت » بر این است که ترقی
 عمومی تفکر منتج ترقی جیمتهاست ، فیلسوف دیگر اظهار مینماید
 افکار فلسفی هر عصر را که میخواهید برای من بیان کنید من کیفیت
 صنعت و تجارت و معاملات آن عصر و درجات اعتلاء و انحطاط اقوام
 را برای شما شرح بدهم ، مرا از فکرهای دینی و اخلاقی مطلع
 سازید تا عرف عادات و قوانین و سیاست این زمان را بشما بگویم .
 قوتی که برپست ترین حرکات نافذ و حاکم است قوت تفکر است
 اول تفکر واقع میشود بعد اعمال و افعال از دنبال آن میآیند

تفکر دائماً ممالک جدیده در دسترس خویش دارد که علوم و فنون فاتح و کاشف عملی آنها هستند، این مطالب را میتوانیم با کلامی موجز خلاصه کرده بگوئیم: یک مورخ اگر حوادثی را که مردم بوجود می آورند تدقیق نماید و تفکرات آنها را واقعی نگذارد، نگارنده احوال خارجی است و اسباب داخلی را اثرگزینیده است. حادثه را مشاهده کرده اما فکری را که موجب و مسبب آن حادثه بوده است نشناخته است. معیناً مطالعه فکرهای فلسفی ما را به موالم دور از حقیقت نمیرد و بالعکس بحقایق روشن دلالت میکند.

مسئله‌های فلسفی بقدری زیادند که پیوسته بانمام و اکتال یکدیگر خدمت میکنند، تضاد و تناقضی که مابین آنها بنظر میرسد بلندی آشیان و مناعت مقام حقیقت را نشان میدهد و از این روی برای فلاسفه مفید است، اختلاف و ضدیت مسئلهها را نباید اهمیت داد، اصل مطلب در توحید آنهاست و با این یگانگی تدریجی ترقی فلسفه تأمین می شود.

اگر بخواهیم فلاسفه را بشناسیم باید خود بینی را ترك کنیم و از نقطه نظر کسی که بمعرفت او مسایل شده ایم احوال گیتی را ملاحظه نماییم. وگرنه مانند کسی خواهیم بود که در رصد خانه پاریس با تلسکوپ آسمان را تماشا کرده بعد خیال کنند همین آسمان در رصد خانه نیورک چگونه خواهد بود و چه جلوه خواهد داشت. بسیاری از مورخین باین خبط و خطا دچار شده اند، این اشخاص تصورات و خیالات خودشان را حقیقت ثابت و معین پنداشته و مخالفین را کور و کورن فرض کرده اند. مسأله‌ای که

فکر دیگران را بهیچ شمارد و آنها را فهمد با تاریخ فلسفه الفت پذیر نخواهد بود. انسان باید با بی قیدی و آرامی که مهم‌ترین شرط بیطرفی است در افکار حکما و فلاسفه که تا کنون آمده و رفته اند نفوذ کند. برای حصول این مقصود لازم است که با اوصاف مسلکها و اشکال عقاید مشغول نبوده قسمت‌های ارجمند مطالب را مطرح فکر و تأمل قرار دهند.

ارسطو میگوید: برای شناختن طبیعت حقیقی يك موجود نمونه نائف آن را نباید بموقع دقت و معاینه گذاشت، بلکه آخرین شکل کامل را که بمتها درجه زیبایی رسیده است باید دید. زیرا طبیعت حقیقی در پایان تکمیل دیده میشود نه در اثناء آن. واقعا هنگام تدقیق طبیعت و ماهیت انسان تحقیق بحال يك بوزینه یا يك جنبین کافی نیست و آخرین شکل را حتماً انسان است بایست بمعرض مطالعه نهاد.

مسلکی که خویشتن فهمیده شدن را هدف اصلی و کمالیت را احراز نموده و در تاریخ فلسفه مکانی خاص اتم‌گرا شده است. بعضی مؤلفین ادعا میکنند که در سخنان فلاسفه ابدأ حرف لغو بیهوده یافت نمی‌شود، ما با قبول این ادعا ناچاریم بگوئیم کسانی که بر عکس این معتقدند آنها هم یاره سرائی نکرده اند. سهو ها و خطاها غالباً بظهور حقیقت مساعدت نموده اند. اگر این مناقشات نباشند پیدا کردن حقیقت دشوار می‌شود و گاهی در ردیف ممتعات قرار میگیرد. اغلاط و اشتباهات دو صورت دارند، یا در نتیجه و تطبیقات جایگیر شده اند یا در اساس و بنیان مسلک. مثلاً از قاعده:

« منافع جمعیتها در این است که افراد آنها حتی الامکان یکدیگر مربوط باشند » هوب فیلسوف انگلیسی اینطور نتیجه گرفته است: « بنا بر این بهترین شکل اداری برای جمعیتها حکومت مستبدانه است » اینجا قاعده مقبول است اما اعتراف باید نمود که نتیجه مردود است. استبداد قوه بزرگی نیست که بتواند انسانها را یکدیگر مرتبط سازد، حریتی هست که بمراتب از استبداد نیرومندتر است و بخوبی می تواند اتصال و ارتباط جمعیتها را تعهد نماید. استبداد قوت مادی و آزادی قوت معنوی است. این قسم خطبها حاصل استنتاج و استقراء است، تصحیح آنها ادله خارجی نمی خواهد و با اصول خودشان درست می شوند. همینکه در مسئله فوق تعمق کردیم به هوب میگوئیم ما هم مثل شما قانعیم که برای ربط افراد جمعیتها یکدیگر چاره و علاجهی جز اساس منفعت نیست، لکن از این قناعت مانع آنست که شما تحصیل کرده اید بیرون نمی آید، شما نیز معترف بشوید ^{بشکایت} این نقطه مسلک را باید اصلاح نمود.

رتال جامع علوم انسانی

این را نیز بگوئیم که اغلاط تطبیقات، اساس مسلک را تغییر نمیدهند، در قاعده ضرب اگر نتیجه مغلوط باشد دلیل نادرستی این عمل اصلی نخواهد بود، فقط میتوان گفت در تطبیق قاعده اشتباه روی داده است. علی رغم این مطلب بدیهی برخی از تاریخ نگاران همین بهانه را وسیله رد و تخریب مسلکها شمرده اند، این رفتاری است ناپسندیده، يك نطق بلیغ و خطابه فصیحی که برضد استبداد ایراد شود هیچ وقت اساس منفعت هوب را جواب

نداده نمیتواند آن را نقض و جرح نماید . بنام و استوار میل همین نظریه (Utilitarisme) هوب را موضوع بحث خویش کرده نتایجی از آن استخراج نموده اند مشحون بمعانی آزادی خواهی . همیشه این نکته را منظور داشته باید باصلاح نتیجه و تطبیقات سعی بود . در اینصورت حرکت منفی نیست بلکه مثبت و موافق قاعده است . همینکه تقایص عارضه بریک نظریه باین ترتیب تکمیل شد آنوقت ممکن است انتقادات جدی شروع بشوند . بهرحال برای اكمال نقص و عیب نیکوتر این است که بیش از تضييع بتأسيس جدید همت کنند و حقایق را که سایرین باوضوح و صراحت کاملتر بیان نموده اند فراهم آرند .

در تاریخ عمومی دیده میشود که فلان طایفه مملکت طایفه دیگر را مسخر کرد و اهالی آن را بجنسیت خویش در آورد ، باز ملاحظه میشود که فلان قوم پس از استیلاء بر زاد و بوم قوم دیگر اهالی را از دم شمشیر گذرانند ، در نخستین مرحله نامل می بینید آنکه بصورت اول حرکت کرده فایده برده است ، تاریخ فلسفه هم همین حال را دارد . فلاسفه که بشخرب و تخلف عقاید همدیگر اهتمام نموده اند سودی نبرده اند .

آرزوها مانند قطرات زاله اند که بامدادان برگها و رشتنها را زینت میدهند ، این آرایش وقت لحظه پیش درنگ ندارد و در فضای تصورات معدوم میشود .